

# تحلیلی از شرایط و چگونگی

محمدعلی امیری

## گسترش تعلیم و تربیت

### به شیوه اروپایی در ایران

۱

۱۰۶

تعلیم و تربیت فعلیتی است جامع که ریشه در شئون مختلف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دارد. از این رو مسائل و تحولات آن باید در چارچوب تحولات عمومی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بررسی شود. بنابراین پیدایش و گسترش شیوه تعلیم و تربیت جدید یا اروپایی را در ایران باید در برخورد های تمدنی و فرهنگی و سیاسی و حتی نظامی ایران با کشورهای صنعتی غرب مطالعه کرد.

قرن نوزدهم قرن ارتباط گسترده و همه جانبه ایران با کشورهای صنعتی غربی بود. و این هم به خاطر منافع اقتصادی و تجاری و نظامی این کشورها در ایران بود و هم به علت بیداری و هشیاری که خود ایرانیان نسبت به وضعیت اقتصادی و عقب ماندگی های اجتماعی خود پیدا کرده بودند.

پس از شکست های پیاپی ایرانیان در برابر ارتش روسیه و از دست دادن شهرها و سرزمین های وسیعی از کشور و مجبور شدن به پرداخت غرامت های سنگین جنگی، ایرانیان دچار احساس حقارتی شدند که آثار و تبعات روحی آن بعدها و بال مردم ایران شد. این شکست ها ایرانیان را به یکباره نسبت به عقب ماندگی و ناتوانی شان آگاه ساخت. از آن پس سراسیمه و شتاب زده در صدد چاره برآمدند. این عکس العمل های شتاب زده نخستین به عکس العمل های غریزی و بازتابی بیشتر شبیه است تا تدابیر حساب شده و اندیشیده.

به مقتضای نوعی قانون روانشناختی که اهل دقت و بصیرت از دیرباز به طور شهودی و

عملی به آن پی برده بودند قوم و ملت شکست خورده تقریباً ناخودآگاه به تقلید از قوم و ملت پیروز می‌پردازد. گاستون بوتول<sup>۱</sup> جامعه‌شناس فرانسوی در تحلیل و توصیف این حالت می‌گوید: «... این شکست‌ها سبب می‌شوند که ملت شکست خورده درباره کارآمد بودن نهادهای خود تردید کند و به تقلید از ملت پیروز بپردازد. نخستین اقدامات غرب‌گرایی ترکیه در آغاز قرن نوزدهم تجهیز ارتش به شیوه غربی بود. حتی لباس هم از این قاعده مستثنی نبود، چنانکه پس از پیروزی فردریک دوم همه اروپا اونیفورم توپچی‌های او را تقلید کردند. همچنین پس از ناپلئون لباس ارتش فرانسه مورد توجه و تقلید دیگر کشورها قرار گرفت و از ۱۹۱۸ میلادی لباس انگلیسی و امروز لباس آمریکایی و شوروی مورد تقلید است.»<sup>۲</sup>

ابن‌خلدون هفتصد سال پیشتر از جامعه‌شناس فرانسوی در اثر مشهورش «مقدمه» عکس‌العمل‌های ملت شکست خورده را به گونه‌ای توصیف و تعریف می‌کند که از دقت و باریک‌بینی یک‌ممشاهده‌گر بصیر و یک جامعه‌شناس دقیق حکایت دارد و به‌دیده‌ما بهترین و مستدل‌ترین توجیهی است که از پدیده شیفتگی و غرب‌زدگی جماعتی می‌توان عرضه کرد. ابن‌خلدون می‌گوید: «... در نهاد انسان همواره اعتقاد به کمال و برتری قوم پیروزی که ملت شکست خورده را مسخر خود می‌سازد حاصل می‌شود و منشاء این اعتقاد یا رسوخ بزرگداشت و احترام قوم غالب در نهاد ملت مغلوب است، و یا بدان‌سبب است که ملت مغلوب در فرمانبری خود از قوم پیروز دچار اشتباه می‌شود و به‌جای آن‌که این اطاعت را معلول غلبه طبیعی آن قوم بداند آن‌را به کمال و برتری آنان نسبت می‌دهد و هرگاه چنین بندار غلطی به‌قوم مغلوب دست دهد و مدتی بر آن ادامه دهد، سرانجام به اعتقادی مبدل می‌شود. پس در اکتساب کلیه آداب و شئون قوم غالب می‌کوشد و به آنان تشبه می‌جوید و معنی اقتداء و پیروی همین است. [یا اینکه منشاء تقلید از قوم غالب این است و خدا دانانتر است که ملت شکست خورده پیروزی غلبه‌جویان را از عصیّت و قدرت و دلوری آنان نمی‌داند بلکه گمان می‌کند این غلبه در پرتو عادات و رسوم و شیوه‌های زندگی آن قوم حاصل آمده است. و باز هم در موجب غلبه اشتباه می‌کند و این مورد نیز به‌همان وجه نخستین برمی‌گردد. و به‌علت همین‌گونه اشتباهات می‌بینیم که قوم مغلوب خواه در نوع لباس و مرکوب و سلاح و خواه در چگونگی پوشیدن و به‌کار بردن و حتی شکل و رنگ آنها همواره از قوم پیروز تقلید می‌کند و بلکه در همه عادات و شئون زندگی‌شان تشبه می‌جوید و این خصوصیت را می‌توانیم در مناسبات میان پسران و پدران ملاحظه کنیم که چگونه پسران همواره از پدران تقلید می‌کنند و خود را با آنان همانند می‌سازند و منشاء این جز اعتقاد پسران به کمال پدران خود چیز دیگری نیست. همچنین به‌هر کشور و شهری درنگریم خواهیم دید چگونه بیشتر مردم آنها از طرز لباس و رفتار نگهبانان و سپاهیان پادشاه تقلید می‌کنند چه آنها را بر خویش چیره می‌دانند. حتی اگر ملتی در جوار ملت دیگر باشد و آن‌را بر آن همسایه غلبه و تسلط باشد ملت

1. Gaston Bouthoul

۲. نگاه کنید به صفحات ۱۲۶-۱۲۵ کتاب «Les Mentalités» تألیف گاستون بوتول، چاپ ۱۹۵۸ P.U.F.

همسایه ضعیف از این تشبیه و اقتدا بهره بزرگی خواهد داشت. چنانکه این وضع هم‌اکنون در میان مسلمانان آندکس با اقوام جلاقمه صدق می‌کند. و می‌بینیم اهالی آن کشور در طرز لباس، وسایل آسایش و زینت و بسیاری از عادات و احوال به‌ایشان تشبیه می‌جویند و حتی در ترسیم تصاویر روی دیوارها و کارخانه‌ها و منازل از آنان تقلید می‌کنند چنانکه بیننده اگر با دیده حکمت بنگرد درمی‌یابد که این وضع علامت استیلا و غلبه است و فرمان مخصوص خداست.<sup>۱</sup>

مشابهت تحلیل و توصیف‌های گاستون بوتول و ابن‌خلدون این حدس را برای ما به‌وجود آورد که جامعه‌شناس فرانسوی احتمالاً به‌ترجمه «مقدمه» ابن‌خلدون دسترسی پیدا کرده و از تحلیل‌های آن الهام گرفته است. حدس ما موقعی به‌یقین تبدیل شد که در یافتیم گاستون بوتول خود کتابی نیز زیر عنوان «فلسفه اجتماعی ابن‌خلدون» تألیف کرده است.

در حال دقت و ظرافت استنباط‌ها و استنتاج‌های ابن‌خلدون درخور تحسین است. اما تقلید در واقع نخستین و ابتدایی‌ترین شکل تعلیم و تربیت است. گستردگی دامنه رفتارهای تقلیدی و اهمیت آن در تحول روانی کودک چندان است که روانشناس نامداری چون ادوار کلاپارد<sup>۲</sup> در نیمه اول این قرن تصور کرده بود غریزه‌های به‌نام «غریزه هم‌رنگی»<sup>۳</sup> وجود دارد. گابریل تارد<sup>۴</sup> جامعه‌شناس در اهمیت نقش تقلید در جامعه می‌گفت: «جامعه یعنی گروه افرادی که از یکدیگر تقلید می‌کنند».

در تحول روانی کودک تقلید علاوه بر اینکه اساس تربیت است، بنیاد تجسم و فضای ذهنی نیز به‌شمار می‌رود. اما وقتی تقلید از دیدگاه اجتماعی مطرح است نظیر تقلید افراد جامعه از یکدیگر یا تقلید ملتی از ملت و فرهنگ و شیوه زندگی ملت و مملکت دیگر آن‌وقت علل و موجبات دیگری را باید جستجو کرده در حیطه کار جامعه‌شناسی است.

باید دانست که در تقلید از اروپاییان و تشبیه به‌آنان چنانکه گاستون بوتول در کتابش روحیات گفته است، بسیاری از سران و رهبران و پادشاهان جهان سوّم مشتاقانه به‌این کار پرداختند و چنان شیفته اروپاییگری بودند که حتی به‌اعمال زور و اجبار متوسل می‌شدند تا مردم به‌شکل و شمایل اروپایی درآیند و ادا و اطوار و حالات آنان را تقلید کنند. این کیفیت همان است که در جامعه‌شناسی برخورد تمدن‌ها و فرهنگ‌ها «خودمستمره‌سازی»<sup>۵</sup> اصطلاح کرده‌اند.

اما این سران و رهبران کمتر به‌روح و اساس تمدن غرب توجه نشان دادند. هیچیک از آنان تحمل نداشت شیوه‌های دموکراتیک غربی در اداره کشور به‌کار گرفته شود و اگر هم به‌این کار دست زدند غالباً ظاهرسازی بوده است. چنانکه ناصرالدین‌شاه پس از سفرهایش به‌اروپا به‌تقلید

۱. نگاه کنید به‌صفحه ۲۸۱ جلد اول مقدمه ابن‌خلدون چاپ ۱۳۵۹. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ترجمه پروین گنابادی، ابن‌خلدون (۸۰۸-۷۳۲ ه.ق).

2. Édouard Claparede (۱۸۷۲-۱۹۲۰)

3. Instinct du Conforme

4. Gabriel Tarde

5. Auto-Colonisation

ز آن کشورها به تأسیس وزارتخانه در ایران مبادرت ورزید که البته اسمی بیش نبود.

مطالعه تاریخ تأسیس و گسترش مدارس به شیوه غربی و اقدامات برای اعزام محصل جهت آموختن علوم و فنون اروپایی نشان می‌دهد که فعالیت‌ها در آغاز یکسره به صورت تقلید بدون چون و چرا از شیوه‌های غربی بود و در این زمینه البته به مهارت‌ها و فنون و تعالیم نظامی بیشتر توجه می‌شد تا فاجعه شکست‌های پیاپی قوای ایران در برابر روس‌ها دیگر بار تکرار نشود.

از زمان عباس میرزا با بصیرت میرزا بزرگ قائم‌مقام اول مستشاران نظامی به کشور جلب شدند و محصلانی برای آموختن پزشکی و فنون نظامی و چاپ به خارج اعزام گردیدند. هیأت‌های نظامی فرانسوی و انگلیسی از همان موقع به ایران آمدند.

جیمز موریه در باب علاقه میرزا بزرگ قائم‌مقام به کسب علوم و فنون غربی برای ایران می‌نویسد: «... وقتی که من به او پیشنهاد کردم که از انگلیس کتاب یا چیز دیگری که مفید واقع شود و در رفع نقایص منظورهای ایشان کمکی باشد بخواهم میرزا بزرگ گفت هیچ چیز از این بالاتر موجب خشنودی نایب‌السلطنه و او نخواهد بود.»<sup>۱</sup>

میرزا بزرگ قائم‌مقام اول نخستین کسی است که برای آموختن زبان‌های خارجی و علوم و صنایع اروپایی و استخراج معادن و یادگرفتن هنرهای نظامی به انگلستان و روسیه محصل اعزام داشته است. هم‌اوم بود که به آوردن استادان خارجی و رواج اصطلاحات نظامی و اصطلاح نظام برای آموزش منظم فنون و هنرهای جنگی به سبب غربی همت گماشت.

خانم کمبتون در بحث مفصلی که در باب زمینه‌های دگرگونی اجتماعی در ایران کرده معتقد است که میل به تغییر و نوسازی کشور نخست نود «اهل شمشیر» چنانکه او توصیف می‌کند آغاز شد یعنی نظامیان و درباریان و سیاستمداران. در جامعه ایران قرن نوزدهم در واقع چهار گروه متشکل و مهم وجود داشت که عبارت بودند از اهل شمشیر (درباریان) - روشنفکران - علما (روحانیون) و بازاریان. کشاورزان و ایلات اگرچه نقش اقتصادی و نظامی انکارناپذیری داشتند، ولی هنوز در مسیر تحولات اجتماعی قرار نگرفته بودند.

در اواسط قرن نوزدهم میل به تغییر و نوسازی جامعه شدت بیشتری پیدا کرد و لیدی شیل در سال ۱۸۵۰ میلادی، سالی که آشوب‌های اجتماعی و مذهبی در ایران رخ داد در خاطرات خود می‌گوید: «عموم ایرانیان گرایش به تغییر دارند.»<sup>۲</sup>

از نیمه دوم قرن نوزدهم روشنفکران و اهل اندیشه که مسافرت‌هایی به کشورهای اروپایی یا به کشورهای همجوار یعنی روسیه و عثمانی کرده بودند آرام آرام به تحلیل علل عقب‌ماندگی‌های ایران و توجیه ضرورت نوسازی کشور پرداختند. این اندیشه‌مندان عبارت بودند از میرزا تقی‌خان امیرکبیر، میرزا ملکم‌خان، میرزا فتحعلی آخوندزاده و سید جمال‌الدین اسدآبادی. بعدها

۱. نگاه کنید به صفحه ۵۵ «تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران» تألیف دکتر حسین معبوی، دانشگاه تهران ۱۳۵۱.

۲. نگاه کنید به مقاله کمبتون «زمینه‌های دگرگونی اجتماعی در ایران در قرن نوزدهم» میلادی، مترجم دکتر چنگیز پهلوان ۱۳۶۸.

گروه‌های روشنفکران فرنگ‌رفته که به تشکیل انجمن‌ها مبادرت می‌ورزیدند و به تأسیس مدارس به شیوه اروپایی می‌پرداختند این کار را ادامه دادند. این بررسی‌ها به تدریج تا آستانه انقلاب مشروطیت و همگام با تحولات اقتصادی و سیاسی و افزایش جمعیت شهری به صورت یک نهضت ریشه‌دار و همه‌گیر اجتماعی و آموزشی درآمد. از همین اوان است که گروه‌های سنت‌گرا و مخالف نوسازی در زمینه تعلیم و تربیت به مخالفت‌های خود شدت بخشیدند. این گروه که مورد حمایت قشر سنت‌گرای روحانیون بودند با هر نوع اندیشه تغییر و نوسازی، بخصوص نوسازی در زمینه تعلیم و تربیت به مخالفت برخاستند. درگیری‌های نوگرایان و سنت‌گرایان را بهتر و بیشتر از هر جا در عرصه گسترش تعلیم و تربیت می‌توان مشاهده کرد. روحانیون سنت‌گرا و پیروانشان در تعصب تا بدان‌جا پیش رفتند که هر چیز نو و جدیدی را که در عرصه اجتماع و در مناسبات میان مردم اتفاق می‌افتاد (مثلاً گل‌ریزی در مساجد به هنگام عزاداری، استفاده از عینک، رفع حجاب، تشکیل انجمن‌ها، تأسیس مدارس جدید و...) به مشروطیت نسبت می‌دادند و با ناخرسندی اظهار می‌داشتند که نظام مشروطه باعث ترویج تشبه به فونگیان و افتتاح و رواج اطوار و رسوم غربیان در قبه‌الاسلام ایران شده است.<sup>۱</sup>

گروه دیگری از روحانیون سنت‌گرا که به اثرات و تبعات نخواستگی و حکومت مشروطه و نتایج و ثمرات تعلیم و تربیت جدید می‌اندیشیدند با هر نوع تغییر و نوسازی حکومت و تعلیم و تربیت مخالفت می‌کردند. شاید این گروه توجه پیدا کرده بودند که محور و اساس تعلیم و تربیت اروپایی بعد از انقلاب کبیر فرانسه علم است نه دین و این البته نمی‌توانست مورد علاقه و تأیید روحانیت باشد.

گروه سوم از روحانیون برعکس آنهایی بودند که حکومت قانون و آموختن هنر و فن اروپایی را برای دنیای جدید ضروری و مناسب می‌دانستند. مرحومان سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی که در نهضت مشروطیت نقشی سازنده ایفا کردند از این گروه به شمار می‌آیند.

البته سید جمال‌الدین اسدآبادی سرآمد و پیشاهنگ روحانیون نخواستگرا است که در زیر به نقش سازنده او اشاره خواهیم داشت.

خانم لمبتون در ارزیابی نقش روحانیون چنین می‌گوید: «هم در سده‌های نخستین و هم در قرن نوزدهم طبقات مذهبی به‌طور کلی در برابر تغییر مقاومت می‌کردند... اما وقتی فشار نخواستگی زیاد شد در صدد برآمدند که نوسازی را نوعی رویکرد به دین و احکام شریعت اسلامی جلوه دهند و برخی چون سیف‌السلطنه در کتابش که تحت عنوان «حقوق بین‌المللی اسلام» حدود سال ۱۳۲۲ یا ۱۳۲۳ ه. ق نوشت معتقد است همه افکار نو غربیان و همه شکل‌های نو

۱. نگاه کنید به مقاله آقای جلال توکلیان: «اندیشه سیاسی شیخ فضل‌الله نوری» شماره ۲۷ مهر و آبان ۱۳۷۴ مجله کبان.

زندگی آنان از کاربرد احکام شریعت اسلام است که مسلمانان از آنها غافل ماندند.<sup>۱</sup>

در اینجا باید به نقش تجهیزکننده و به عقاید نوخواهی سید جمال‌الدین اسدآبادی که شخصیتی ممتاز و شاخص و پیشاهنگ داشته اشاره‌ای کنیم<sup>۲</sup>: مرحوم محیط طباطبایی در این باب می‌گوید: «سید جمال‌الدین با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه‌سازای کرد و شالوده اصلی قبول حکومت مشروطه جدید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد... از حرکت تمرد تنباکو تا مهاجرت به قم و پشیمانی علماء از مشروطه‌خواهان در برابر کودتای باغ‌شاه همه‌جا روح او راهنمای کسانی بود که هر یک در مقام مقتدی‌الانام قرار دارند.»

در آستانه انقلاب مشروطیت تعدادی مدارس به‌سبک اروپایی در شهرهای مهم کشور نظیر تهران و تبریز و اصفهان و رشت وجود داشت، این مدارس به‌طور اعمّ توسط افراد خیر و فرهنگ‌پرور تأسیس شده بود. کار تأسیس مدارس و گسترش تعلیم و تربیت به‌شیوه اروپایی در این موقع به‌صورت نهضتی آموزشی و فرهنگی درآمده بود. در سال ۱۳۱۶ هـ. ق تعدادی از روشنفکران و فرهنگ‌دوستان انجمنی به‌نام انجمن معارف تشکیل دادند. این انجمن سعی کرد چارچوب کلی ضوابطی را برای مدارس ابتدایی<sup>۳</sup> متوسطه تنظیم و تدوین نماید. از آن‌پس مدارس بر اساس این ضوابط تشکیل می‌شدند. به‌طور کلی ویژگی‌های اقداماتی که از آغاز قرن نوزدهم میلادی تا آستانه انقلاب مشروطیت برای تأسیس مدارس و تقلید از روش‌های تعلیم و تربیت به‌شیوه اروپایی انجام می‌گرفت می‌توان به‌شرح زیر توصیف کرد:

۱- در آغاز بنا بر نیت و نظر درباریان گروهی از ایرانیان که البته تعدادشان از تعداد انگلستان دو دست تجاوز نمی‌کرد برای کسب مهارت‌های فنی و صنعتی و نظامی و پزشکی به کشورهای روسیه و انگلستان و فرانسه اعزام شدند.

۲- تعدادی مدارس توسط هیأت‌های مذهبی کشور ایالات متحد آمریکا و انگلستان و فرانسه نخست برای اقلیت‌های ارمنی و آسوری و سپس برای فرزندان ایرانیان مسلمان تأسیس شدند. این مدارس به‌نیت تبلیغات دینی تأسیس می‌شدند ولی تحلیل‌گران مسائل اجتماعی و سیاسی جهان سوم معتقدند که این نوع فعالیت‌های دینی در عین حال پوششی برای نفوذهای اقتصادی و فرهنگی و هدف‌های استعماری به‌شمار می‌روند.

۳- در سال ۱۲۶۸ هـ. ق بنا بر نیت وطن‌پرستانه و مترقی مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر

۱. نگاه کنید به مقاله پیش‌گفته لمبتون، ترجمه دکتر چنگیز بهلوان.

۲. کنفرانس ارنست رنان متفکر و مورخ مشهور فرانسوی در سال ۱۸۸۳ در دانشگاه سوربن در باب «ذهن علمی و اسلام» و پاسخ شیخ جمال‌الدین اسدآبادی به‌او مشهور است. ارنست رنان احساس و استنباط خود را از ملاقاتی که در همان سال با سید جمال‌الدین داشته چنین بیان می‌کند: «حدود دو ماه پیش با شیخ جمال‌الدین افغانی آشنا شدم. باید بگویم کمتر کسی احساس و اثری چنین تعمین‌آمیز در من گذاشته است. بر اساس گفتگویی که با او داشتم مصمم شدم درباره «ذهن علمی و اسلام» کنفرانس بدهم. آزاداندیشی و منش اصیل و صدیقش این هوهم را به‌هنگامی که با او گفتگو می‌کردم - در من پدید آوردند که گویی دارم با یکی از آشنایان گذشته‌ام چون ابن‌سینا، ابن‌الزّشّاد و یا یکی از آزاداندیشانی که پنج قرن نماینده ذهن بشر بودند، مذاکره می‌کنم.» نگاه کنید به ضمیمه کنفرانس L'Islamisme Et la Science که رنان در تاریخ ۲۹ مارس ۱۸۸۳ در دانشگاه سوربن ایراد کرد.

مدرسه دارالفنون تأسیس شد. ایجاد این مؤسسه نخستین اقدام اساسی و جامع در زمینه تعلیم و تربیت به شیوه اروپایی بود که بیشتر به فنون و رشته‌های نظامی و پزشکی اختصاص داشت. محصلان دارالفنون از فرزندان نجبگان و شاهزادگان و درباریان بودند و هزینه آنها توسط دربار تأمین می‌گردید. استادان دارالفنون اتریشی و روسی و فرانسوی بودند که با کمک استادان ایرانی به تعلیم و تدریس می‌پرداختند.

۴- اغلب این مدارس چه در تهران و چه در شهرستان‌ها برای فرزندان نجبگان و اعیان و اشراف تأسیس شده بودند و بعدها بر اساس نیات خیرخواهانه بانیان آنها تعدادی از فرزندان نداران بخصوص سادات و یتیمان در آنها به تحصیل می‌پرداختند.

۵- مورد مدارس رشدیه تبریز و تهران و فعالیت‌های مرحوم حاج میرزا حسن رشدیه را باید نخستین اقدام گسترش تعلیم و تربیت به شیوه اروپایی برای فرزندان طبقات ندار جامعه به‌شمار آورد.

مرحوم رشدیه در واقع نماینده و پیشاهنگ طبقات محروم بود که با عشق و علاقه‌ای وصف‌ناشدنی به تعلیم و تربیت کودکان ندار همت می‌گماشت. در این راه چه تهمت‌های بی‌دینی، بایگیری، و نیز کتک و دشنام که تحمل نکرد.

۶- از سال ۱۳۱۶ ه. ق که انجمن معارف توسط جمعی فرهنگ‌دوست و روشنفکر تأسیس شد تا حدودی ضوابط و معیارهایی برای تأسیس مدارس و برنامه‌های درسی و روش تعلیم و کتب درسی تدوین شد. تا آن موقع برنامه‌ها و روش‌های تعلیم و ضوابط تعلیماتی بنا بر ذوق و سلیقه و بصیرت بانیان و معلمان و مربیان تنظیم می‌شد.

۷- در سال ۱۳۱۹ ه. ق وزارت علوم وقت که تا آن موقع در کنار گود و تماشاگر فعالیت افراد بخش خصوصی بود وظایف و مسئولیت‌های انجمن معارف را بر عهده گرفت و آن را شورای عالی معارف نام داد. از آن پس ضوابط و معیارهای تعلیم و تربیتی مدارس توسط این شورا و به وسیله وزارت علوم ابلاغ و اجرا می‌شد.

باید گفت از روزی که کار مدارس و گسترش تعلیم و تربیت از دست افراد خیر و فرهنگ‌دوست و علاقه‌مند که به ساقه سوداگری کار نمی‌کردند گرفته شد و بر عهده دولت قرار گرفت، دولت‌ها چه در آغاز مشروطیت و چه در رژیم پهلوی آرام‌آرام مشارکت و مباشرت افراد خیر و بصیر را به معاذیر گوناگون ناپسند تلقی کردند و دخالت آنان را زائد دانستند. این روحیه ستنی دولتی خودبسنده‌پنداری همچنان پس از انقلاب اسلامی در دستگاه‌های دولتی پایدار و حاکم است. پیشاپیش در جواب به این ایراد احتمالی می‌گوییم که خصوصی‌سازی تعلیم و تربیت و واگذاری امور به بخش خصوصی سوداگر را نمی‌توان مشارکت مردمی تلقی کرد.

۸- پس از یک مرحله نسبتاً طولانی تقلید بدون تفکر و تعمق از شیوه‌های اروپایی تعلیم و تربیت رفته‌رفته متفکرانی چون میرزا ملکم‌خان، فتحعلی آخوندزاده و سید جمال‌الدین اسدآبادی و بعدها روشنفکران دیگر و اهل بصیرت هر یک به شیوه‌ای به تفکر و تأمل درباره

ضرورت تغییر و نوسازی و ارزیابی اقداماتی که در این عرصه می‌شد پرداختند. این مرحله تفکر و ارزیابی، نخست با انتقاد از شیوه تقلید بدون تأمل شروع می‌شد:

الف- میرزا ملکم‌خان معتقد بود که برای کسب تمدن غربی و گشودن راههای پیشرفت کشور به جای تقلید کورکورانه ظواهر باید به‌کنه و عمق مسائل پرداخت و به‌اصول اداره جامعه توجه داشت.

میرزا ملکم‌خان در رساله «دفتر قانون خود می‌نویسد: «یک خبط کلی ما نیز اینست که علوم مملکت‌داری را آسانتر از ادنی صنعت می‌شماریم. مثلاً به‌وزرا می‌گوییم بیاید شما از برای دولت شمع کافوری بسازید. همه می‌خندند و می‌گویند ما نمی‌توانیم. بعد می‌گوییم بیاید شما ایران را نظم بدهید، فی‌الوقت همه فریاد می‌زنند که ما حاضر هستیم و بهتر از همه کس می‌توانیم از عهده این کار برآیم و هیچکس نمی‌پرسد که آقای وزیر علم تنظیم ایران از کجا آسان‌تر از ساختن شمع کافوری شد؟ شما می‌گویید چون درس نخوانده‌ام و چون کار نکرده‌ام نمی‌توانم شمع کافوری بسازم. پس بفرمایید این درس تنظیم را در کجا خوانده‌اید؟»<sup>۱</sup>

و در رساله «دستگاه دیوان» خود می‌نویسد: «من در دنیا هیچ عقلی سراغ ندارم که بدون ده سال تحصیل بتواند معنی هیچیک از کارهای فرنگ را درک کند.»<sup>۲</sup>

میرزا ملکم ادامه می‌دهد: و در امور لشکری در مدت «شصت سال که اولیای ایران در صدد اخذ تنظیمات فرنگ می‌باشند و هیچ نتیجه‌ای عاید نشده است بدین دلیل است که آنها اصول نظم را به‌هیچوجه ندیده و حواس خود را منحصر به تقلید کرده‌اند. هر چه در اخذ فروع بیشتر اهتمام نمودند از اصول نظم دور افتادند... مادامی که اولیای دولت معنی اصول نظم را دریافته‌اند جمیع تدابیر ایشان بی‌ثمر و عمر این دولت در تقلید فروع ضایع خواهد بود.»<sup>۳</sup>

میرزا ملکم‌خان در لزوم مطالعه اصول کار و به‌قول خودش تنظیمات غرب تا بدان‌جا پیش رفته بود که می‌گفت ایرانیان باید یکسره در همه جنبه‌های زندگی خود غربی شوند تا بتوانند پیشرفت کنند. با این برداشت، مدارس باید یکسره به‌شیوه غربی باشد.

میرزا ملکم در رساله «اصول تمدن» خود استعمار را توصیه می‌کند و برای کشور ایران سودمند می‌داند و این همان حالتی است که گفتیم در جامعه‌شناسی برخوردار تمدن‌ها به‌خود مستعمره‌سازی اصطلاح شده است.

ب- میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵-۱۲۲۸ ه. ق) یکی دیگر از روشنفکران و متفکران قرن نوزدهم ایران است که در زمینه ارتباط ایرانیان با اروپا و کیفیت اخذ تمدن غربی نه‌تنها تقلید شتاب‌زده و کورکورانه را مردود می‌دانست بلکه معتقد بود برای آموختن دانش‌ها و مهارت‌های غربی تمهید مقدماتی لازم است.

میرزا فتحعلی آخوندزاده به‌میرزا حسین‌خان مشیرالدوله که تازه به‌صدارت رسیده بود



نوشت: «کار را به معاونت کدام اشخاص توانید کرد؟... باید اول آدم تدارک بکنید. اینها که امروز در ایران علی الظاهر نفس می کشند همه در باطن مرده حساب می شوند. باید بهر گهای ایشان خون تازه و گرم ریخته به جنبش آورد... خون تازه عبارت از ایجاد القبای جدید و تعلیم علوم فرنگستان است.»<sup>۱</sup>

میرزا فتحعلی راه مناسب و اساسی برای گسترش تعلیم و تربیت را تغییر خط می داند و می گوید: «غرض من از تغییر خط اسلام این بود که آلت تعلّم علوم و صنایع سهولت پیدا کرده کافه ملت اسلام، شهری یا دهاتی، حضری یا بدوی، ذکوراً و یا اناثاً مانند ملت پروس به تحصیل سواد و تعلیم علوم و صنایع امکان یافته با به دایرة ترقی گذارد و رفته رفته در عالم تمدن خود را به اهالی اروپا برساند.»<sup>۲</sup>

در برابر میرزا ملکم خان که «خود مستعمره سازی» را تبلیغ می کرد و میرزا فتحعلی آخوندزاده که بر اساس اعتقادات مادیگرایانه خود باورهای اسلامی را مانع پیشرفت جامعه ایران می دانست، سید جمال الدین اسدآبادی قرار داشت که نه خود باختگی و غرب زدگی را به صلاح جامعه ایران می دانست و نه ضدیت و مخالفت با هر آنچه غربی است.

پ- «سید جمال الدین اسدآبادی با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه سازی کرد و شالوده اصلی قبول حکومت مشروطه جدید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد.»<sup>۳</sup>

مرحوم مرتضی مطهری درباره نقش سید جمال الدین در تغییر و نوسازی جامعه ایران می گوید: «امتیاز دیگر سید جمال اینست که با اینکه به اصطلاح مردی تجدّدگرا بود مسلمانان را به علوم و فنون جدید و اقتباس تمدن غربی می خواند و با بی سواد و بی خبری و عجز فنی و صنعتی مسلمانان به پیکار برخاسته بود، متوجه خطرهای تجدّدگرایهای افراطی بود. او می خواست مسلمانان علوم و صنایع غربی را فراگیرند اما با اینکه اصول تفکر مسلمانان یعنی جهان بینی آنها جهان بینی غربی گردد و جهان را با همان عینک ببینند که غرب می بیند مخالف بود.»<sup>۴</sup>

وقتی اندیشه های نوخواهی گسترش یافت و در آستانه انقلاب مشروطیت به صورت نهضتی اجتماعی و آموزشی درآمد، تقریباً همه نوخواهان و روشنفکران و طرفداران حکومت مشروطه قانونی تنها راه پیشرفت مطمئن و مداوم کشور را گسترش مدارس و مؤسسات آموزشی می دانستند. دیگر ایجاد مدارس فقط برای فرزندان اعیان و اشراف و نخبگان نبود، بلکه عامه ملت و مردم محروم مورد توجه بودند.

روشنفکرانی چون فتحعلی آخوندزاده، کاظم زاده ایرانشهر و سپس مرحوم علی اکبر سیاسی و گروه روشنفکران ایران جوان بر این اعتقاد بودند که راه اصلی و اساسی رهایی از عقب ماندگی

۱ و ۲. نگاه کنید به «اندیشه های فتحعلی آخوندزاده» تألیف دکتر فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی ۱۳۴۹.

۳. نگاه کنید به «نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین».

۴. نگاه کنید به «نهضت های اسلامی در صدساله اخیر»، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.



همه جا و همه زمان‌ها مشاهده می‌شود. انسان طی تحولات تاریخی خود به‌طور شهودی و عملی دریافته بود که تعلیم و تربیت زمینه‌ساز دگرگونی‌های اجتماعی است. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»: خداوند وضع و سرنوشت مردمی را عوض نمی‌کند مادامی که آنها خود را و آنچه به‌اندیشه‌ها و رفتارهای خودشان مربوط است تغییر ندهند!

وقتی اقتدار آلمان در برابر هجوم ناپلئون فروپاشید و جامعه آلمانی دچار پریشانی و سردرگمی و بحران شد، فیخته فیلسوف و متفکر آلمانی طی سخنرانی‌هایی در سال‌های ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ خطاب به ملت آلمان با شور و حرارت خواست تا مردم مناعت و شجاعت خود را بازیابند. فیخته برای رهایی کشور و ملتش از پریشانی و فروپاشی با الهام از نظریات مرتبی بزرگ سوئسی پستالوتزی می‌گفت آموزش و پرورش آلمان باید از بیخ و بن نوسازی شود و می‌گفت:

«آنچه برای این کار ضروری است یک نظام آموزش و پرورش اخلاقی و ملی است که همه وجود فرد را به‌طور اساسی دگرگون سازد. تنها راه احیاء شدن و سعادت ملت آلمان همین است. یکبار دیگر احیای سیاسی مستلزم احیای اخلاقی فرد و همه ملت است. بدون احیای اخلاقی احیای ملی مقدور نیست و بدون یک نظام آموزش و پرورش با اقتدار که در عین حال همه انسان و همه ملت را در بر گیرد احیای اخلاقی میسر نخواهد بود. اگر بخواهیم از این پریشانی و فروپاشی آلمانی جدید و نظم جدید سر برآورد باید نظام آموزش و پرورش ملی جدیدی پایه‌گذاری گردد. نظامی که بتواند نسل در حال برآمدن را اخلاقاً متحول سازد.»<sup>۱</sup>

می‌دانیم که پس از جنگ جهانی دوم همه کشورهای بزرگ و سپس کشورهای جهان سوم برای جوابگویی به مقتضیات جدید اقتصادی و اجتماعی که بر اثر جنگ جهانی پدید آمده بود پیش از هر چیز «به‌عنوان یک برنامه دورنگرانه نظام‌های آموزشی خود را مورد مطالعه و نوسازی قرار دادند و برجسته‌ترین متفکران و دانشمندان و اهل بصیرت خود را به این کار گماشتند.

طرح نوسازی بنیادی آموزش و پرورش فرانسه که توسط جمعی از دانشمندان و روانشناسان مطالعه و تدوین شده و به نام طرح لانژون-والن شهرت دارد نمونه بارز این نوع نوسازی‌های آموزشی است.

در کشور خودمان نیز پس از توفیق انقلاب اسلامی از نخستین اقداماتی که به تشویق و تحریض دولت انقلابی وقت توسط گروه‌هایی از متفکران و معلمان و روشنفکران انجام گرفته تدوین طرح‌های نوسازی و دگرگونی بنیادی نظام آموزشی بود.

درگیری میان سنت‌گرایان و نوخواهان که در حقیقت درگیری میان دو نیرو و دو جریان

۱. نگاه کنید به «نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر».

۲. نگاه کنید به

موجود در بطن جامعه است که در عرصهٔ تعلیم و تربیت ایران روشن‌تر از هر جای دیگر مجال  
تظاهر و تجلی پیدا کرد به روایت ویل دورانت در همهٔ کشورهای جهان سوم که در مناسبات و  
مواجهه با تمدن غرب قرار داشته‌اند مشاهده شده است. ویل دورانت می‌نویسد: «قرن نوزدهم  
به‌علت فشار اختراعات و عوامل اقتصادی عرصهٔ کشمکش در دناکی گردید. کشمکش بین تمدن  
کهنسال و پخته و فرسودهٔ آسیا و تمدن‌های نورسته و پرشور اروپای صنعتی.»

در دههٔ هفتاد قرن نوزدهم ژاپن نیز چنانکه دکتر چنگیز پهلوان مترجم «نظریهٔ تمدن»  
فوکوتساوا یوکیچی، متفکر ژاپنی، در دیباچهٔ تحلیلی خود گفته: «دو جریان عمدهٔ این زمان  
عبارت بود از شیفتگی پرستش‌گونه و سطحی نسبت به غرب و ضدیت و ستیز لجاجانه با  
غرب.» اگر این تضادها و تقابل‌های نیروهای متخاصم جامعهٔ ژاپن مآلاً در تحوّل دیالکتیکی  
به یک ترکیب یا تفاهم دست یافتند تا جامعهٔ ژاپن به راه پیشرفت منظم خود ادامه دهد، در ایران ما  
متأسفانه این جدال‌ها و قتال‌ها گویی هنوز به یک ستیز دیالکتیکی نینجامیده است تا ایران با وحدتی  
یکپارچه و مصمم و یکدل در راه پیشرفت گام بزند و کوشش‌ها و همت‌های نسل‌ها صرف  
حرکت‌های نوسانی و تناوبی و پاندولی و تخریبی بشود و مصداق این بیت تداعی نشود که:  
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی